

بررسی آثار خیار تبعض صفقه در فقه امامیه، قانون مدنی، با چشم انداز فقه عامه

-شمس اله فریدنیا، 2-زهرا شهبازی، 3-هانیه انوری پور

1-کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد خمین

2-کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد خمین، اراک، ایران.

3-کارشناسی حقوق دانشگاه ایلام

چکیده

در اصطلاح فقهی و حقوقی، خیارات، از اسباب انحلال قراردادها هستند و سرنوشت عقد را به دارنده حق فسخ، واگذار می کنند. خیار، حقی است که به دو طرف عقد یا یکی از آنها و گاه به شخص ثالث اختیار فسخ عقد را می دهد؛ اجرای این حق عملی حقوقی است که با اراده انجام می شود و چون در زمره ایقاعات است، نیاز به قصد انشا دارد. طبق ماده 443 (ق.م) خیار تبعض صفقه در صورتی قابل اعمال خواهد بود که مشتری از بطلان بخشی از معامله، آگاه نبوده باشد. این تحقیق به روش تحلیلی و توصیفی تهیه شده است و نتایج تحقیق نشان می دهد که در فقه امامیه، فساد در معامله با ابطال آن در خیار تبعض صفقه، به صورت دارای آثار مشابهی است ولی در در فقه عامه، دارای آثار متفاوت است. قانون مدنی نیز به تبعیت از فقه امامیه، دارای شرایط و آثار مشابه با آن است ولی به نظر می رسد، که ماهیت و اطلاق خیار تبعض صفقه، با توجه به نوع معامله و تقابل متعاملین و حتی تاثیر روی شخص ثالث، دارای آثار بسیار متفاوت می باشد.

کلید واژه ها: خیار تبعض صفقه، فساد معامله، ابطال معامله، فقه عامه، فقه امامیه.

مقدمه

در اصطلاح فقهی و حقوقی، اختیارات، از اسباب انحلال قراردادها هستند و سرنوشت عقد را به دارنده حق فسخ واگذار می کنند. در هر کدام از مصادیق این حقوق قانونی، مباحثی پیرامون ماهیت و ارتباط آنها با عناصر قراردادی قابل طرح است. البته این گونه مطالعات، تنها از جهت نظری، دارای اهمیت نیست؛ بلکه غالباً اختلاف در برداشت از مفهوم و جوهر این گروه از اعمال حقوقی، آثار عملی نیز به دنبال دارد. بنابراین، طبیعی است که ذهن را به سمت دلایل آن می کشد و کاوش پیرامون آنرا لازم می سازد.

در عقد لازم، به هم زدن عقد، امری است؛ نامتعارف و خلاف اصل و ارتکاب آن مجوز می خواهد، برخلاف عقد جایز که از دو طرف به دلخواه قابل فسخ است و ماده 186 (ق.م) این اجازه را به طرفین می دهد. اختیار، حقی است که به دو طرف عقد یا یکی از آنها و گاه به شخص ثالث اختیار فسخ عقد را می دهد؛ اجرای این حق عملی حقوقی است که با اراده انجام می شود و چون در زمره ایقاعات است، نیاز به قصد انشا دارد (محمدی، 1380: 40).

اختیارات به عنوان یکی از اسباب انحلال معاملات به جهت اصل حاکمیت اراده، سرنوشت عقد را به دارنده حق فسخ واگذار میکند در معاملات، موردی که بخشی از الزام به بخش دیگر مبیع یا ثمن منحل میگردد یا مستحق للغير در میآید و التزام به بخش دیگر فرو می ریزد؛ کم نیست (کاتوزیان، 1392: 364).

جبران ضرر ناروا، یکی از مبانی مهم و قدیمی خیار فسخ است که در نتیجه برخورد الزام ناشی از عقد با عدالت و مصالح اجتماعی، به وجود می آید تا به این ترتیب جلوی سوء استفاده ناشی از ناتوانی و جهل یک طرف قرارداد گرفته شود و از برهم خوردن تعادل و عوض جلوگیری کند. اجرای قاعده لاضرر در خیار تبض صفقه، سبب می شود که احکام عادی و اولیه جای خود را به احکام ثانویه و استثنائی بدهند؛ به طوری که از آن ضرری ناشی نشود و زیان جبران نشده ای به بار نیاید.

گاهی از اوقات، عقد کلاً باطل نیست و قسمتی از آن باطل خواهد بود؛ برای مثال اگر کسی دوچرخه دیگری را همراه موتورسیکلت خود یک جا به مشتری بفروشد، معامله نسبت به مال غیر یعنی، دوچرخه، اگر مالک تنفیذ نکند، باطل، ولی نسبت به موتورسیکلت باطل نیست و در این که آیا خریدار چه وظیفه ای دارد با توجه به ماده 441 (ق.م) که خیار تبض صفقه را مطرح نموده است، می توان گفت که مشتری، در همه حال، حق دارد نسبت به قسمت غیر باطل هم با استفاده از خیار تبض صفقه اعلام فسخ نماید و کل معامله را رد کند. البته طبق ماده 443 (ق.م) خیار تبض صفقه در صورتی قابل اعمال خواهد بود که مشتری از بطلان بخشی از معامله آگاه نبوده باشد.

در این تحقیق به بررسی آثار خیار تبعض صفقه، در فقه امامیه، قانون مدنی و با چشم انداز فقه عامه، پرداخته می‌شود.

بیان مساله

در اصطلاح، خیار تبعض، حقی است که قانون شرع به مشتری می‌دهد تا در صورتی که قسمتی از بیع، باطل درآید، بتواند قسمت دیگر را که صحیح واقع شده است، فسخ نماید (محقق داماد، 1381: 114).

قانون مدنی در این رابطه در ماده ی «441» می‌گوید: «خیار تبعض صفقه، وقتی حاصل می‌شود که عقد بیع، نسبت به بعض مبیع، به جهتی از جهات، باطل باشد. در این صورت مشتری، حق خواهد داشت، بیع را فسخ کند یا بیع را به نسبت قسمتی که واقع شده است؛ قبول کند و نسبت به قسمتی که بیع، باطل بوده است، ثمن را استرداد کند.

به موجب قانون، بطلان قسمتی از بیع، به هر سببی باشد؛ موجب خیار تبعض صفقه است و بطلان قسمتی از بیع، از جهات مختلف تحقق پیدا می‌کند؛ از قبیل مستحق للغیر درآوردن مورد بیع، منفعت عقلایی نداشتن، نامشروع بودن یا مالیت نداشتن مبیع، چنانکه ذیل ماده 434 قانون مدنی آمده است، «... و اگر بعض مبیع، قیمت نداشته باشد، بیع نسبت به آن بعض باطل است و مشتری نسبت به باقی از جهت تبعض صفقه، اختیار فسخ دارد.

ذکر این نکته لازم است که این خیار زمانی برای مشتری حاصل می‌شود که او در همین معامله، عالم به تبعیض نباشد، چنانکه در ماده ی 443 قانون مدنی آمده است، «تبعض صفقه، وقتی موجب خیار است که مشتری در حین معامله عالم به آن نباشد؛ ولی در هر حال ثمن، تسقیط می‌شود».

طبق قانون مدنی، در صورت علم به بطلان، نسبت به قسمت صحیح، حق فسخ نخواهد داشت، بلکه تنها می‌تواند ثمن را تسقیط کند و به نسبت از قسمت باطل، مسترد دارد.

ماهیت خیار تبعض صفقه، عبارت است از تسلط فروشنده یا خریدار، بر فسخ عقد به سبب بطلان معامله نسبت به بخشی از کالا یا بهای آن (حلی، 1404: 74).

بنابراین در این تحقیق، با توجه به مفهوم شناسی فساد و ابطال معامله از یک طرف و تحلیل خیار تبعض صفقه، به بررسی آثار این خیار در فقه امامیه، قانون مدنی و فقه عامه پرداخته می‌شود.

مفهوم شناسی

1-خیار تبعض صفقه

تبعض، یعنی بهره بهره کردن و بخش بخش گردیدن و صفقه، در لغت عرب به معنای دست به هم زدن است. در گذشته، معمول بود که طرفین معامله، وقتی می‌خواستند، رضایت خود را اعلام و عقد را منعقد سازند؛ دست راست یکدیگر را می‌گرفتند و به هم دست می‌دادند و بدین جهت مجازاً به بیع، صفقه می‌گویند و چون خیار مزبور در اثر تبعض معامله بوجود آمده، آن را خیار تبعض صفقه می‌نامند (شهید ثانی، 1382: 39).

عده ای از بزرگان در تعریف حقوقی خیار تبعض صفقه آورده اند:

هر خللی که مانع انتقال قسمتی از مال مورد معامله گردد، موجب بروز حق خیار تبعض صفقه است و زیان دیده از این عقد میتواند جانب ابقای عقد را بگیرد و مقداری از عوض المسمی را استرداد کند و میتواند عقد را به کلی فسخ کرده و تمام ثمن را پس گیرد (جعفری لنگرودی، 1391: 364).

برخی خیار تبعض صفقه را به معنی خاص کلمه یعنی عدم مالیت و نامشروع بودن مورد معامله دانسته اند (شکاری، 1380: 177).

پس خیار تبعض صفقه، خیار ثابت به سبب بطلان معامله نسبت به بعض کالا یا بهای آن.

برخی دیگر برآنند بطلان قسمتی از بیع، به هر سببی از اسباب که باشد؛ موجب خیار تبعض صفقه است و بطلان قسمتی از بیع از جهات مختلف، تحقق پیدا می کند، از قبیل مستحق الغیر در آمدن قسمتی از موضوع بیع، منفعت عقلایی نداشتن، نامشروع بودن و یا مالیت نداشتن مبیع (امامی، 1374: 512).

2-بیع

کلمه بیع (به فتح باء و سکون یاء) به معنی خرید و فروش و از اضداد است؛ بنابراین، می توان گفت «بَعْتُ هَذَا الثَّوبَ» = «أَعْطَيْتَهُ إِيَّاهُ وَ اخَذْتُ ثَمَنَهُ» همان طور که می شود گفت، «بَعْتُ هَذَا الثَّوبَ» = «أَشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ وَ أَعْطَيْتَهُ ثَمَنَهُ» که کلمه بیع، در جمله اول به معنی فروش و در جمله دوم به معنی خرید به کار رفته است (الزحیلی، 1418 هـ. ق: 6)

برخی بیع را «مبادله مال به مال» معنی کرده است و پس از ایشان نیز بسیاری از فقها همین تعریف را برگزیده اند (حلی، 1404: 190).

یعنی حقیقت بیع، همان مبادله مال به مال است.

قانون مدنی ایران بیع را «تملیک عین به عوض معلوم» تعریف کرده است.

3-واژه فاسد

کلمه فاسد را تباه، ضایع، گندیده معنی کرده اند. در لغت عرب نیز کلمه فاسد را معادل باطل برشمرده اند. کلمه باطل که جمع آن اباطیل است را ناچیز، ناحق، بی اثر، بیهوده، یاوه، پوچ، ضد حق، معنی نموده اند. در فرهنگ عربی فارسی نیز باطل، فاسد و ناچیز شدن معنی شده است (جعفری لنگرود، 1391: 459).

مفهوم اصطلاحی واژه فاسد هم از معنی لغوی آن دور نشده و عبارت است از: «هر عمل حقوقی که مخالف مقررات قانونی بوده و قانون آن را فاقد هر گونه اثر حقوقی شناخته باشد؛ مانند، بیع صغیر. صفت این عمل حقوقی را بطلان گویند که در مقابل صحت به کار می رود (محمدی، 1380: 2)

4- بررسی ادله و مستندات مشروعیت خيار تبعض صفقه

1- روایات

در خصوص کلمه صفقه، در کلام بزرگان دین، نقل شده است که «صفقتان فی صفقه، رباء»؛ یعنی دو عقد در یک عقد موهب ربا است (ابن اثیر، بی تا، 450).

در این روایت، صفقه به معنای عقد، استعمال شده است؛ تبعض که به معنای بعض بعض کردن عقد است، این گونه نمایان مینود که عقد منعقد فی مابین طرفین به جهت بطلان بعض از مبیع (یا ثمن) قابل تجزیه است؛ مشتری (یا بایع) اختیار دارند یا کل معامله را فسخ کند و ثمن را پس گیرند یا نسبت به بعض صحیح، مبیع عقد را حفظ نمایند.

در روایتی آمده که است که عمر بن حنظله از امام صادق، پرسید: مردی زمینی را بر مبنای ده جریب فروخت و مشتری آن را با حدودش از او خرید و ثمن را پرداخت و بیع منعقد شد و از هم جدا شدند. وقتی مشتری، مساحت زمین را اندازه گیری کرد، دریافت که زمین پنج جریب است. امام فرمودند: اگر مشتری خواست ثمن فاضل را پس بگیرد و زمین را دریافت کند و اگر خواست بیع را رد نماید و همه پول را از بایع اخذ کند؛ مگر اینکه بایع در کنار آن زمین، زمین دیگری داشته باشد، پس باید آنرا اخذ کند و بیع نسبت به او لازم می شود و بر او ادای کل ثمن واجب است؛ ولی اگر محل زمین دوم، غیر از محل زمینی باشد که خریداری کرده است، بین اینکه زمین را بگیرد و مازاد ثمنش را مسترد نماید و یا و ثمن را پس گیرند یا نسبت به بعض صحیح، مبیع عقد را حفظ نماید؛ یا آنکه تمام معامله را فسخ کند و همه مال خود را دریافت نماید، مخیر است (حر عاملی، 1409: 28).

برخی از فقها انفساخ بخشی از مورد معامله در عقود معوض را نیز سبب حادث شدن خيار تبعض صفقه دانسته اند و آورده اند که اگر چند چیز را با هم بفروشند، سپس بعضی از آنها قبل از قبض، تلف گردد، بیع نسبت به

آنچه تلف شده منفسخ و آن مقدار از ثمن که مختص به آن است به مشتری بر میگردد و حق فسخ و یا رضایت را به آنچه موجود است در مقابل حصه ثمن آن دارد (قمی، 1323: 428).

2- احترام به مال دیگران

«حرمة مال المسلم كحرمة دمه» (ابن اثیر، بی تا، 510).

(احترام مال مسلمان مثل احترام خون او است).

و «لا یحل مال امرء الا عن طیب نفسه» (ابن اثیر، بی تا، 510).

مال کسی بر دیگری حلال نیست، مگر به رضایت خاطر صاحب مال.

در مقبوض به عقد فاسد، چون معاوضه به قید دادن عوض بوده و به واسطه فساد عقد، عوض المسمی بر عهده قابض قرار نگرفته، احترام مال غیر، اقتضا می نماید که قابض در صورت تلف مال، از عهده قیمت و خسارات وارده برآید (حر عاملی، 1409: 60).

در جواب این استدلال، گفته شده است که حکم حرمت تصرف در مال دیگران، یک حکم تکلیفی است نه ضمان و مسئولیت که یک حکم وضعی است و الفاظ دیگر که در ادامه این حدیث قید شده است، مدّعی تکلیفی بودن این حکم را بهتر مشخص می نماید.

بنابراین احترام به مال دیگران، شامل هم کل مال می گردد و جزء جزء آن؛ پس اگر مشتری نسبت به جزء سالم برای مال، احترام قائل باشد و نسبت به جزء ناسالم برای آن احترام قائل نباشد با رویه عقلا، هم خوانی داشته و قابل فسخ جزیی در مورد تبعض صفقه، است.

3- قاعده لاضرر

اذن مالک در تصرف قابض، در عقد فاسد مقید به دریافت عوض بوده است؛ بنابراین، با تلف عین، اگر بگوئیم که متصرف ضامن نیست؛ این حکم یک حکم ضرری است. و چون قاعده لاضرر احکام ضرری را نفی می نماید، شخص قابض ضامن خواهد بود (محدث نوری، 1408 ق: 78).

اشکالی که بر این دلیل وارد می شود این است که قاعده لاضرر هم باید رافع احکام ضرری باشد و هم جاعل حکم در جایی که با فقدان حکم روبرو شود و این فقدان موجب ضرر باشد؛ یعنی، قاعده لاضرر هم بتواند بازدارنده باشد و هم سازنده.

ولی بسیاری از فقها، در قاعده لاضرر، قائل به رافع بودن لاضرر هستند نه جاعل حکم بودن آن (فیض، 1383: 96).

بنابراین، قاعده لاضرر از یک طرف می تواند، رفع کننده ضرر در مورد قسمتی از مال است که نقص دارد و طبق اختیار تبعض صفقه؛ قابلیت فسخ را در اختیار خریدار، قرار می دهد و از طرف دیگر نسبت به جزء سالم، به دلیل عدم قبول استقرار ضرر در حق مشتری و طبق قاعده لزوم، می تواند جنب ایجاب کننده معامله باشد و معامله را نسبت به این قسمت فسخ نکند.

5- رابطه عقد باطل و عقد فاسد در تبعض صفقه

آیا عقد باطل همان عقد فاسد است یا این که دو مقوله جدا از هم می باشند؛ چرا که در تبعض صفقه نیز، قسمتی از بیع، باطل و یا فاسد است.

در حقوق ایران، مؤلفان به پیروی از فقه امامیه، عقد باطل و عقد فاسد را به یک معنی گرفته و آنها را به یک معنی به کار برده اند (محدث نوری، 1408 ق: 93).

ولی در فقه حنفی، این دو عنوان، مفهومی متمایز از هم دارند.

نظر فقهای حنفی، چنین نقل شده است: باطل، عقدی است که ارکان آن فراهم نیامده و نامشروع به اصل است؛ مانند، قمار و عقد مجنون؛ ولی عقد فاسد، عقدی است که ارکان لازم را دارد و از اصل مشروع است، لکن خللی در یکی از ارکان آن به وجود آمده که شرایط لازم را ندارد، در چنین حالتی است که می گویند (مشروع باصله لا بوصفه) مانند بیعی که ثمن در آن مجهول است (الزحیلی، 1418 هـ. ق: 101).

بنابراین؛ عقد فاسد که یکی از اقسام آن، بیع فاسد می باشد؛ همان عقد باطل است و عقد باطل و فاسد در فقه شیعه، معادل گرفته شده است. پس تبعض صفقه در اصل بیعی است که قسمتی از آن صحیح است و قسمتی از آن فاسد است؛ چرا که ارکان عقد، نه نامشروع بوده و نه ناقص است و فقط بخشی از آن فاسد است.

1-5 - فرق بطلان و انحلال¹

بطلان عقد، نتیجه فساد در ارکان عقد و برخورد مفاد آن با مصالح اجتماعی است؛ ولو بطلان مدتها بعد از آن اعلام شود. ولی اگر موجب فساد عقد، بعد از انعقاد عقد، به وجود آید عقد را منحل می نماید نه باطل (امامی، 1374: 206).

پس در انحلال عقد، سببی پس از تحقق عقد، آن را به هم می زند و نسبت به آینده بی اثر نماید؛ در حالی که ناظر بر قبل از انحلال نیست.

بنابراین در تبعض صفقه نیز به دلیل آنکه شرایط نقصان قسمتی از بیع بعد از عقد، حادث شده است و انحلال قسمت فاسد عقد، تابع خیار تبعض صفقه است و ربطی به قسمت صحیح بیع، ندارد.

6-روابط طرفین عقد بیع فاسد نسبت به ردّ عین مورد عقد یا بدل و آثار آن

از آنجا که عقد فاسد، فاقد اثر حقوقی مورد انتظار طرفین است، چنانچه مورد عقد، به طرف دیگر تسلیم شده باشد، طبق ماده 365 (ق.م) که می گوید: «بیع فاسد اثری در تملک ندارد» این تملک بلااثر است و طبق ماده 366 (ق.م) «هرگاه کسی به بیع فاسد مالی را قبض کند، باید آن را به صاحبش رد نماید و اگر تلف و ناقص شود، ضامن عین و منافع آن خواهد بود».

بدیهی است که اگر عین، تلف یا ناقص یا معیوب شده باشد، مشتری باید بدل را به صاحب مال برگرداند؛ که این بدل در اموال مثلی مثل و در اموال قیمی، قیمت خواهد بود و چنانچه عملی انجام شده اجرت آن و اگر عیب و نقصی وارد شده جبران خسارت آن به عهده مشتری می باشد. زیرا، ید گیرنده مال در چنین مواقعی، ید ضمانی است؛ برخلاف ید امانی، که مادامی که متصرف تعدی و تفریط نکرده باشد، مقابل صاحب مال مسئولیتی ندارد.

در قانون مدنی ایران، در بحث ملکیت مبیع و ثمن، دو ماده² زیر به بیع فاسد اختصاص یافته است:

¹ - انحلال عقد ممکن است به سه صورت محقق شود:

- با اقاله یا تفاسخ، که سبب انحلال، رضایت طرفین عقد است.

- به فسخ، که فرد بارز آن خیار است می باشد.

- به انفساخ یا انحلال قهری، که شامل مصادیق گوناگون انحلال قهری و از جمله پایان مدّت قرارداد است (شهید ثانی . 1382: 90)

² - ماده 365 (ق.م) «بیع فاسد، اثری در تملک ندارد.

ماده 366 (ق.م) «هرگاه کسی به بیع فاسد، مالی را قبض کند، باید آن را به صاحبش رد نماید و اگر تلف یا ناقص شود، ضامن عین و منافع آن خواهد بود.

عقد بیع که خود از عقود لازم و معین می باشد، باید شرایط اساسی صحت معامله، مذکور در ماده 190 (ق.م) را دارا باشد.

عقد فاسد از دید حقوقی و به اعتبار اثری که در روابط اجتماعی به جای می گذارد در حکم هیچ است؛ پدیده ای است که به ظاهر صورت عقد را دارد؛ ولی در واقع هیچ تغییری در حقوق و تکالیف دو طرف به وجود نمی آورد؛ همچنانکه در مواد 365 و 366 قانون مدنی هم ذکر شده است.

با این وجود، در پاره ای موارد، آثاری برای عقد فاسد شمرده شده که یکی از آنها ضمان درک است که در بند 2 ماده 362 (ق.م) بدین شرح ذکر گردیده است: «عقد بیع، بایع را ضامن درک مبیع و مشتری را ضامن درک ثمن قرار می دهد.» و نیز طبق ماده 366 (ق.م) در صورتی که بر اثر بیع فاسد، خسارتی به مبیع وارد شود، بنابر قاعده ضمان قهری و نه مسئولیت قراردادی، مشتری ضامن جبران خسارت خواهد بود. و نیز طبق مواد 82 و 100 قانون تجارت، نمی توان به بطلان عقد شرکت، در مقابل اشخاص ثالث استناد کرد؛ یعنی، شرکت باطل در حکم شرکت واقعی تلقی شده است.

ماده 1157 (ق.م) در مقام بیان نکاح فاسد، اثرات نکاح صحیح را بر آن بار می نماید و می گوید: «زنی که به شبهه با کسی نزدیکی کند، باید عدّه طلاق نگهدارد.» لذا با این که نکاح فاسد بوده، نگهداری عدّه که مخصوص عقد نکاح صحیح است بر آن مترتب شده است.

عقد بیع فاسد، آثاری دارد که بعضی متوجه طرفین عقد و بعضی متوجه افراد ثالث است:

طرفین معامله فاسد، طبق ماده 366 (ق.م) باید عوضین را به یکدیگر برگردانند و حتی اگر عین تلف شده باشد، مانع از بطلان نیست و طرفی که عین نزد او تلف شده است، ضامن عین و منافع آن خواهد بود.

وقتی گروهی با یک شخص پیمان می بندند، پیمان مزبور به عدد افراد به پیمانهای جداگانه منحل می گردد؛ به طوری که بطلان یکی از قراردادهای دیگر سرایت نمی کند. با این وجود، مفاد ماده 480 (ق.ت) که ناظر به قراردادهای ارفاقی است، بطلان هریک از قراردادهای که، اکثریت به اضافه یک طلبکاران را از کار بیاندازد را موجب بطلان بقیه قراردادهای می داند. در غیر پیمان های جمعی، معمولاً بطلان عقد به فرد ثالث نیز سرایت می نماید.

بنابراین این طور استنباط می گردد که هر چند در معامله فاسد؛ نسبت به قسمت فاسد معامله، خیار تبعض صفقه وجود دارد؛ ولی نسبت به اشخاص ثالث طبق ماده 480 ق.ت، اگر این فساد به قسمتی مشخص از

معامله، سرایت کند، شامل حال شخص ثالث نیز شده و معامله باطل می‌گردد و این قضیه از استثناعات خیار تبعض صفقه، قلمداد می‌گردد.

6-1- خسارت ناشی از فساد بیع

درخواست جبران خسارت، منافاتی با درخواست بطلان ندارد. در بحث از آثار بیع فاسد، لازم است ماده 362 (ق.م) را که آثار بیع صحیح را برمی‌شمارد ذکر گردد. این ماده می‌گوید؛ به مجرد وقوع بیع، مشتری مالک مبیع و بایع، مالک ثمن می‌شود. عقد بیع، بایع را ضامن درک مبیع و مشتری را ضامن درک ثمن قرار می‌دهد. عقد بیع، بایع را به تسلیم مبیع ملزم می‌نماید. عقد بیع، مشتری را به تأدیه ثمن ملزم می‌کند.

برای عقد باطل در هیچ زمانی نمی‌توان وجود و تحقق در عالم اعتبار شناخت؛ اما چنین چیزی آثار مترتب بر بیع فاسد که یکی از آنها لزوم ردّ عین یا بدل آن می‌باشد را نفی نمی‌کند و در خصوص معامله ای هم که قسمتی از آن فاسد است؛ با کمک خیار تبعض صفقه، مشتری حق دارد از آن صرفنظر کرده و حقوق ناشی از ماده 362 را اعمال نماید.

6-2- اشکالات وارده بر قاعده تبعض صفقه

مهم‌ترین اشکال بر قاعده، تعارض و منافات معنای این قاعده است با قاعده «العقود تابعه للقصود» است. به این معنا که قصد مقابله مجموع با مجموع که قصد بایع و مشتری است با قصد مقابله جزء با جزء که زبان قاعده است، متفاوت است و اکثر مردم به معامله جزء به جزء راضی نمی‌شوند؛ بلکه رضایت می‌دهند به معامله ی کل با کل (بجنوردی، بی تا: 51) .

به طور مثال؛ کسی که می‌خواهد خانه و باغش را بفروشد، قصد فروش مجموعه را دارد و مشتری هم قصد خرید این مجموعه را، و اگر بواسطه وجود مانعی برای یک جزء از این مجموعه، حکم بر انحلال عقد داده شود؛ برخلاف قصد آنهاست و «العقود تابعه القصود»، در نتیجه عقدی باقی نمی‌ماند تا انحلال پیدا کند.

قبل از پاسخ به این شبهه ذکر مواردی لازم به نظر می‌رسد:

ممکن است این شبهه بوجود آید که قصد ارتباط اجزاء متعلق عقد از جانب دو طرف، مانع از انحلال آن عقد یا ایقاع خواهد شد. در جواب باید گفت: اولاً اصل، عدم ارتباط اجزاء با یکدیگر است؛ از طرفی اجازه ی شارع در اجراء یک صیغه بر مجموع و امکان اجراء صیغه‌های متعدد بر اجزائی که قابلیت انفراد دارند؛ دلالت می‌کند بر

عدم ارتباط این اجزاء با یکدیگر. در نتیجه، قصد ارتباط یا استغراق در هنگام انجام معامله به هیچ وجه مانع از انحلال عقد نیست. به بیان دیگر در صحت بیع اجزاء، نیازی به قصد استغراق یا قصد ارتباط وجود ندارد؛ چرا که در انجام معامله، آنچه معتبر است؛ قصد انجام آن معامله است، حال با قصد استغراق باشد یا نباشد، تفاوتی در اصل بیع نمی‌کند.

با روشن شدن مسائل مذکور به اصل جواب پیرامون شبهه ی منافات قاعده «العقود تابعه القصور، با قاعده ی انحلال پرداخته می‌شود.

این مسأله قابل قبول نیست که قصد از معامله و معاوضه، مجموع مرکب باشد؛ بلکه ظاهر معاوضه ی کل با کل، معاوضه ی اجزاء با یکدیگر است و به طور کلی ظاهر مقابله در معاملات، قصد معاوضه است؛ بهر شکلی که باشد و در مواردی هم که قصد به مجموعه (نه به اجزاء) تعلق گرفته، بسیار نادر است. از طرفی تعلق قصد به مجموع، منافاتی با تعلق قصد به بعضی که در ضمن مجموع قرار گرفته است؛ ندارد و حال اینکه قصد به مجموع، معنایی جز تعلق قصد به جزء جزء از آن مجموعه ندارد. بنابراین هر کدام از اجزاء که منتقل شوند در ضمن نقل کل منتقل می‌شوند و منتقل نشدن بعض اجزاء در اثر انحلال عقد، ضربه‌ای به انتقال دیگر اجزاء وارد نمی‌کند.

به طور مثال کسی که می‌خواهد دو زن را در یک طلاق واحد، طلاق دهد، قصد وی تعلق می‌گیرد به تک تک آنها نه به مجموعه ی آن دو زن؛ گر چه امکان دارد قصد او که طلاق هر دو بوده، تحقق نیافته باشد ولی آنچه تحقق یافته و حاصل شده است، مطابق با قصد او و در ضمن قصد او بوده، بنابراین هیچ ضربه‌ای در این خصوص به قصد مجموعی او وارد نشده است. (چنانچه قبول شود، قصد مجموعی در معاملات معتبر است)

اگر چه عدم ارتباط اجزاء (چنانچه بحث آن گذشت)، مانع از پذیرش ادعای قصد استغراق عقد از جانب طرفین می‌شود؛ چرا که انتقال معوضتین مثلاً در بیع، با جاری شدن صیغه اتفاق می‌افتد؛ حال قصد استغراق باشد یا نباشد؛ بنابراین وجود و عدم این قصود، منافاتی با اثر انشاء عقد بیع و انتقال اجزاء ندارد.

پس اگر چنانچه شخصی، ارتباط اجزاء را در ضمن عقد، شرط کند؛ مانند اینکه بگوید: «این خانه را به تو می‌فروشم به شرط ارتباط اجزاء به نحوی که اگر بعضی از اجزاء از استحقاق بیع (بواسطه ی تلف یا فقد شرط یا وجود مانع) خارج شد، من به بیع باقی رضایت نمی‌دهم؛ این شرط، مانند تمام شروط ضمن عقد دیگر، لازم الوفاء بوده و معتبر است.

ثانیاً به طور مسلم، قصد در عقد، معاوضه ی جزء به جزء نبوده، بلکه قصد، تعلق به مجموع گرفته است؛ باید گفت که این قصد نمی‌تواند؛ داخل در عقد باشد؛ بلکه قصدی است خارج از ماهیت عقد، گر چه انگیزه ی انجام معامله و عقد باشد.

به عبارت دیگر، قصد مجموع در معامله به این معنا نیست که «من راضی به تبعیض نیستم» گر چه انگیزه ی فرد تعویض جمع در مقابل جمع است؛ این قصد ضربه‌ای به اصل عقد نمی‌زند.

مضاف بر اینکه اگر چه مراد به قصد، از ظاهر لفظ فهمیده می‌شود؛ یعنی قصد، مدلول ظاهر لفظ است و ظاهر لفظ دو طرف، بر مباحثه و معامله ی مجموع دلالت می‌کند؛ ولی این دلالت به معنای قصد عدم انفکاک نیست، زیرا همانطور که گذشت صرف مجموع بودن، دلالت بر ارتباط ما بین اجزاء نمی‌کند و ثابت شد که بین اجزاء مورد معامله، ارتباط وجود ندارد به بیان روشن‌تر، قصد مجموع همانطور که دلالت نمی‌کند؛ بر قصد جزء جزء، قطعاً دلالتی بر قصد ارتباط هم ندارد».

اشکال بعدی آنکه، انحلال عقد به عقدی صحیح و عقدی باطل، موجب جهل به مورد معامله می‌شود و این در حالی است که در اغلب معاوضات، علم به اعیان و منافع معتبر بوده و شرط می باشد؛ به نحوی که جهل به مورد معامله، موجب بطلان آن می‌گردد (محمدی، 1380: 25).

اما جواب آنست که در بیع، جواز معاوضه بر اجزای مشاع، ثمناً و مثمناً بعد از معلومیت مجموع، وجود دارد و شکی نیست که معنای انحلال عقد به عقود، این است که نصف مبیع در مقابل نصف ثمره، ثلث آن در مقابل ثلث این و ... قرار می‌گیرد. بنابراین زمانی که این جهالت، مانع در بیع که دقیق‌ترین معاوضات است نباشد، به طریق اولی در سایر معاملات مانع نخواهد بود.

معین نبودن اجزاء (مشاعی بودن آنها)، ضرری به قاعده و جری آن نمی‌زند، چرا که خیار تبعض صفقه که در اثر انحلال بوجود آمده، به فوت اجزاء معین حاصل نشده؛ بلکه به فوت اجزاء مشاع، پدید آمده است.

ولی در مورد اجزاء غیرمشاع باز هم همین قول جاری است، چرا که قسمتی که مانده، نسبت به کل مبیع سنجیده می‌شود که یا نصف است یا ثلث و یا ...

اثر بعدی انحلال، آنست که پس از انحلال، تمام آثار عقد کامل باقی می‌ماند، مثلاً اگر مورد معامله، دو حیوان بوده و خیار حیوان بوجود آمده، پس از انحلال عقد به دو عقد (یکی صحیح و دیگری فاسد)، در عقد صحیح، همان خیار حیوان باقی می‌ماند؛ همین‌طور اقاله که از آثار عقد اول است، نسبت به عقد صحیح هم پس از انحلال باقی می‌ماند.

در مسأله انحلال، غالباً عقد، منحل می‌شود به عقد صحیح و عقد باطل. ولی ممکن است گاهی در اثر انحلال عقد، عقدی صحیح و لازم شود و عقدی دیگر صحیح و قابل فسخ و نیز ممکن است در اثر انحلال، عقد نسبت به موردی دارای حق شفعه و نسبت به موردی دیگر، بدون حق شفعه باشد؛ مثلاً هر گاه کسی دو کالا را با هم در

یک عقد بیع، به دیگری بفروشد که در یکی از آن دو، حق شفعه پیدا شود و در دیگری نشود؛ شریک او می‌تواند نسبت به یک کالا، اخذ به شفعه کند (محقق داماد، 1381: 119)

6-3- قاعده تبعض صفقه، در قانون مدنی و فقه اهل سنت

در قانون مدنی در ماده 434، آمده که اگر بعض مبیع، قیمت نداشته باشد؛ بیع نسبت به آن بعض باطل است و مشتری نسبت به باقی از جهت تبعض صفقه، اختیار فسخ دارد.

در ماده 441 آمده که خیار تبعض صفقه، وقتی حاصل می‌شود که عقد بیع نسبت به بعض مبیع به جهتی از جهات باطل باشد؛ در اینصورت، مشتری حق خواهد داشت، بیع را فسخ نماید یا به نسبت قسمتی که بیع واقع شده است؛ قبول کند و نسبت به قسمتی که بیع باطل بوده است، ثمن را استرداد کند.

در ماده 442 در رابطه با تسقیط ثمن نسبت به قسمت صحیح و باطل در بیع واحد می‌گوید که «در مورد تبعض صفقه، قسمتی از ثمن که باید به مشتری برگردد؛ به طریق ذیل حساب می‌شود، آن قسمت از مبیع که به ملکیت مشتری قرار گرفته، منفرداً قیمت می‌شود و هر نسبتی که بین قیمت مزبور و قیمتی که مجموع مبیع در حال اجتماع دارد، پیدا می‌شود، به همان نسبت از ثمن را بایع نگاه داشته و بقیه را باید به مشتری رد نماید

در خصوص اینکه خیار تبعض صفقه در تمام معاوضات و معاملات معوضه، جاری است؛ مستقلاً ماده قانونی صادر نشده؛ ولی از ماده 456 قانون مدنی می‌توان این مطلب را فهمید: «انواع خيارات در جميع معاملات ممكن است موجود باشد؛ مگر خيار مجلس و خيار حيوان و تأخير ثمن که مخصوص بیع است. خيار تبعيض صفقه در اجاره وقتی مطرح می‌شود که بخشی از عین مستأجره، مال غیر باشد و یا در زمان اجاره تلف شود، در این صورت مستأجر می‌تواند یا به نسبتی که اجاره باطل است، تقلیل اجاره را بخواهد یا با استفاده از خیار تبعض صفقه، بقیه اجاره را نیز فسخ کند.

قسمت اخیر ماده 483 ق.م. در رابطه با تلف بخشی از عین مستأجره می‌گوید: «... در صورت تلف بعض آن - عین مستأجره - مستأجر حق دارد، اجاره را نسبت به بقیه فسخ کند یا فقط مطالبه تقلیل نسبی مال الاجاره را بنماید.»

طبق ماده 832، موصی‌له می‌تواند وصیت را نسبت به قسمتی از موصی به قبول کند؛ در اینصورت، وصیت نسبت به قسمتی که قبول شده صحیح و نسبت به قسمت دیگر باطل می‌باشد.

6-4- در فقه اهل سنت

طبق نظر حنفی‌ها و دیگر مذاهب اهل سنت، هر جزء و حصّه از مبیع در مقابل جزء و حصّه‌ای از ثمن قرار می‌گیرد: «و ان كان النقصان، نقصان وصف، فلا يفسخ البيع اصلاً، ولا يسقط عن المشتري شيء من الثمن لأنّ الأوصاف لا حصه لها من الثمن.» (نقص در وصف مبیع، سبب بطلان معامله نمی‌شود، چرا که اوصاف در مقابل حصّه‌ای از ثمن قرار نمی‌گیرند) (المراغی، 1417 هـ.ق: 96)

معلوم می‌شود که اجزاء مبیع در مقابل اجزاء ثمن قرار دارند و وصف از این قاعده خارج است، یعنی برای وصف قسمتی از ثمن در نظر گرفته نمی‌شود.

در عبارتی دیگر همین نظریه ثابت می‌شود: «و ان الهلاك بفعل البائع، فيبطل البيع بقدره و يسقط عن المشتري، حصه الهالك من الثمن. سواء أكان النقصان، نقصان قدر أم نقصان وصف، لان الاوصاف لها حصه من الثمن عند ورود الجنایه علیها والمشتري بالخيار فی الباقي بحصه من الثمن» (المراغی، 1417 هـ.ق: 100)

در این عباره به طور وضوح می‌توان قاعده را استفاده کرد گر چه مستقیماً به آن اشاره نشده است.

حنفی‌ها جریان قاعده را زمانی در بیع معتبر می‌دانند که بعض مبیع معیوب باشد و یا از بین برود و این هلاک و عیب از جانب بایع نباشد در غیر این صورت، کل بیع را باطل می‌دانند (بجنوردی، بی تا: 69).

مالکی‌ها این قاعده را در باب بیع، در خصوص مبیعی که بعض آن معیوب است یا مبیع متعددی که بعضی از آن قابلیت معامله را دارد؛ جاری می‌کنند؛ طریقه محاسبه تسقیط ثمن در نزد ایشان شبیه محاسبه امامیه است (الزحیلی، 1418 هـ.ق: 40).

با توجه به موارد مذکور، مالکی‌ها و حنفی‌ها، جریان قاعده را فقط در خصوص مبیع معتبر می‌دانند.

ولی شافعی‌ها، نه تنها در خصوص تعداد یا اجزاء مبیع بلکه در خصوص تعدد ثمن و تعدد بایع در صورت اشتراک مبیع بین آنها، این قاعده را جاری می‌دانند و نظرات ایشان به نظرات امامیه نزدیکتر است.

ایشان برای تفرق صفقه سه قسم را متذکر می‌شوند:

قسم اول، اگر شخصی در یک معامله، دو مبیع حلال و حرام مانند گوسفند مزگی و غیرمزگی (میتّه) یا سرکه و شراب و یا گوسفند و خوک یا کالایی را که مالک آن است به همراه کالایی که ملک آن نیست یا شی‌ای را که با دیگری شریک است؛ بدون اذن شریکش بفروشد؛ این بیع در مورد حلال و آنچه مملوک بایع است، صحیح و در قسم دیگر باطل می‌باشد، در این زمان اگر مشتری به این تبعیض جاهل بوده؛ مختار است که معامله را فسخ کند یا حصه قیمت المُسمّای مربوط به شیء حلال را به اعتبار قیمت هر کدام از موارد حلال و حرام.

قسم دوم، اگر شخصی دو متاع را بفروشد و یکی از آن دو قبل از قبض از بین برود، بیع نسبت به متاعی که از بین رفته باطل است؛ ولی در دیگری باطل نیست و از طرف بایع قابل فسخ نمی‌باشد؛ ولی مشتری حق فسخ بیع و یا اجازهی آن را دارد؛ بنابراین اگر معامله را تنفیذ کند باید ثمن المسمی تسقیط شود.

قسم سوم، اگر در یک صفقه، دو عقد مختلف الحکم با هم جمع شود؛ مثل اجاره و بیع، «اجاره دادم، خانه ام را به تو به مدت یکماه و این لباس را به تو فروختم به فلان مبلغ» و مثل اجاره و سلم: «اجاره دادم خانه‌ام را به تو به مدت یکماه و فروختم به تو یک صاع گندم را سلماً به فلان قیمت» بنابر اقوی هر 2 عقد صحیح است و ثمن المسمی به نسبت قیمت موارد مورد عقد (معقود علیها) توزیع و تسقیط می‌شود، (المراغی، 1417 هـ.ق: 116).

یعنی نسبت به قیمت عین اجاره از حیث اجرت و قیمت مبیع یا مسلم فیه تسقیط می‌شود که قسم دوم، شبیه امامی است.

در نزد حنابله هم، برای تبعض صفقه سه صورت است:

صورت اول، اینکه شخصی در ضمن بیع واحد، مبیعی معلوم و مبیعی مجهول‌القیمه (که امکان علم به قیمت آن نیست) را بفروشد؛ بطور مثال، شخصی بگوید: «این اسب را به همراه حمل آن اسب (دیگری) به تو فروختم به فلان مبلغ». این بیع به تمامه باطل است؛ چرا که بیع مجهول صحیح نمی‌باشد؛ مضاف بر آنکه مبیع معلوم هم مجهول‌الثمن است، چرا که نمی‌توان مبلغ کل ثمن مطرح شده در ضمن عقد را (ثمن المسمی) را نسبت به آندو تسقیط کرد (الزحیلی، 1418 هـ.ق: 51).

مصنف این قسم را جزو اقسام تبعیض صفقه از نظر حنابله ذکر کرده، ولی ظاهراً این قسم شامل تبعض صفقه به معنای صحیح نمی‌شود؛ مگر اینکه شرط معلوم بودن قیمت دو مبیع را برای صحت این تبعیض در نزد ایشان را از این مطلب استفاده نمود.

قسم دوم، نظیر قسم اول در نزد شافعیه است با تأکید بر اینکه اولاً این خیار حق مشتری است نه بایع. ثانیاً، مشتری باید نسبت به اشتراک مبیع بین بایع و غیر او جاهل باشد؛ در غیر اینصورت خیار از او ساقط است. ثالثاً، اگر مبیع از مواردی باشد که با تفرق ناقص می‌شود؛ مشتری در صورت تنفیذ معامله، مستحق ازش می‌شود (المراغی، 1417 هـ.ق: 117).

قسم سوم، نظیر نوع اول نزد شافعیه است. نحوه تسقیط ثمن نزد حنابله و شافعیه یکسان است.

با بررسی اقوال عامه می‌توان نتیجه گرفت که در نظر ایشان، این قاعده فقط در بیع جاری است نه در سایر معاملات. بعضی از ایشان معیوب بوده مبیع را هم تحت این قاعده قرار داده‌اند (حنفی‌ها)؛ بعضی از آنها برخلاف نظر دیگران و امامیه، مبیع مرکبی را که دارای اجزاء مستقل نیست، تحت این قاعده قرار داده‌اند. (حنابله)، در

نحوه محاسبه تسقیت ثمن اتفاق نظر وجود دارد و نزدیکترین نظر به نظر امامیه در این بین (از حیث تنوع و تقسیم‌بندی)، نظر شافعیه است.

6-5- نحوه محاسبه ی تسقیت ثمن

قانونگذار در ماده‌ی 442، در رابطه با تسقیت ثمن نسبت به قسمت صحیح و باطل، در بیع واحد می‌گوید: «در مورد تبعض صفقه، قسمتی از ثمن که باید به مشتری برگردد؛ به طریق ذیل حساب می‌شود؛ آن قسمت از مبیع، که به ملکیت مشتری قرار گرفته؛ منفرداً قیمت می‌شود و در قدم بعدی، هر نسبتی که بین قیمت مزبور و قیمتی که مجموع مبیع در حال اجتماع دارد؛ پیدا شود، به همان نسبت، از ثمن را بایع نگاه داشته، و بقیه را باید به مشتری رد نماید .

به عنوان مثال، اگر زمینی به مساحت 1000 متر به صدهزار تومان خریداری کرده و پس از عقد معلوم شود که نصف یا ثلث این زمین، متعلق به دیگری بوده است و صاحب زمین راضی به این معامله نیست؛ در اینصورت آن قسمت را که ملک بایع بوده و با عقد به مشتری منتقل شده را منفرداً قیمت می‌کنند و آن قیمت را با مجموع قیمت اصلی یعنی صدهزارتومان مقایسه می‌کنند. بایع باید به همان نسبت (نصف، ثلث، ربع و ...) از ثمن را به مشتری برگرداند.

7- نتیجه گیری

اگر چه عدم ارتباط اجزاء، مانع از پذیرش ادعای قصد استغراق عقد از جانب طرفین می‌شود؛ چرا که انتقال معوضتین مثلاً در بیع، با جاری شدن صیغه اتفاق می‌افتد؛ حال قصد استغراق باشد یا نباشد؛ بنابراین وجود و عدم این قصود، منافاتی با اثر انشاء عقد بیع و انتقال اجزاء ندارد.

بنابراین؛ عقد فاسد که یکی از اقسام آن، بیع فاسد می‌باشد؛ همان عقد باطل است و عقد باطل و فاسد در فقه شیعه، معادل گرفته شده است. پس تبعض صفقه در اصل بیعی است که قسمتی از آن صحیح است و قسمتی از آن فاسد است؛ چرا که ارکان عقد، نه نامشروع بوده و نه ناقص است و فقط بخشی از آن فاسد است.

در بیع، جواز معاوضه بر اجزای مشاع، ثمناً و مثنماً بعد از معلومیت مجموع، وجود دارد و شکی نیست که معنای انحلال عقد به عقود، این است که نصف مبیع در مقابل نصف ثمره، ثلث آن در مقابل ثلث این و ... قرار



می‌گیرد. بنابراین زمانی که این جهالت، مانع در بیع که دقیق‌ترین معاوضات است نباشد، به طریق اولی در سایر معاملات مانع نخواهد بود.

هر چند در معامله فاسد؛ نسبت به قسمت فاسد معامله، خیار تبعض صفقه وجود دارد؛ ولی نسبت به اشخاص ثالث طبق ماده 480 ق.ت، اگر این فساد به قسمتی مشخص از معامله، سرایت کند، شامل حال شخص ثالث نیز شده و معامله باطل می‌گردد و این قضیه از استثناعات خیار تبعض صفقه، قلمداد می‌گردد.

منابع

الف - فارسی

- امامی، سیدحسن . 1374. حقوق مدنی ج 4، انتشارات کتاب فروشی اسلامیه، تهران.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. 1391. الفارق (دایرة المعارف عمومی حقوق)، ج 2، چ 2، گنج دانش، تهران.
- شکاری، روشنعلی و دیگران . 1380. شرح و ترجمه متون فقه. نشر کشاورز، تهران.
- کاتوزیان، ناصر. 1392. قواعد عمومی قراردادها، ج5، چ 7، شرکت سهامی انتشار،
- محقق داماد، مصطفی . 1381. قواعد فقه بخش مدنی 2. تهران: انتشارات سمت.
- محمدی، ابوالحسن . 1380. قواعد فقه. تهران: نشر دادگستر،

ب - منابع عربی

- ابن اثیر، نصرالله بن محمد (بی تا)، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- بجنوردی، حسن. القواعد الفقهیة. قم: دارالکتب العلمیه اسماعیلیان، بی تا.
- حلی، مقداد بن عبدالله سیوری. 1404 ق، التنقیح الرائع لمختصر الشرائ، ج 2، چ 4، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم.
- حر عاملی، محمدبنحسن 1409ق، تفصیل و سیائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه، ج 41، چ 4، مؤسسه آل بیت، قم.

- الزحیلی، وهبه . 1418هـ. ق . الفقه الاسلامیہ وادلته. دمشق: المطبعة العلمیہ.
- شهید ثانی . 1382، هـ.ش. الروضه البهیة. دارالتفسیر..
- فیض، علیرضا . 1383 . مبادئ فقه و اصول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران،.
- قمی، شیخ عباس . 1323 ق .الغایة القصیوی فی ترجمه العروة الوثق ، ی ج 2، چ 4، منشورات صبح پیروزی، قم.
- محدث نوری . 1408 هـ.ق .. مستدرک الوسائل. قم: مؤسسه آل البيت،
- المراغی، میرعبدالفتاح . 1417هـ.ق .. العناوین. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.